



گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان اسماعیل عرب گورچوئیه

خادم‌الشهدایی که شهادت نصیبتش شد

پدر شهید
با معرفت بود، مثل شهدا...

رزمنده دیروز جبهه‌های جنگ تحمیلی، احمد عرب گورچوئیه امروز راوی شهیدات فرزندش اسماعیل عرب می‌شود. او از اسماعیل‌اش اینگونه روایت می‌کند: ما اهل روستای گورچوئیه استان کرمان هستیم. اسماعیل دوران کودکی‌اش را در همین روستا سپری کرد و تا مقطع راهنمایی هم درس خواند. بعد از آن نامزد بود و بعد از تدارک مقدمات و سوز و ساد عروسی قرار بود زندگی مشترکش را در ۱۳۰۲ بهمن آغاز کند، اما تقدیر برای او طوری دیگری رقم خورد.



پدر شهید در ادامه می‌گوید: اسماعیل همیشه برای انجام امور مربوط به برپایی ماکب حضور داشت و بین جوانانی بود که کارهای خدماتی انجام می‌دادند. ماکب چیزی است که در روستا نبود، ماکب یعنی چه برای ایام دهه محرم و چه ماکب‌های مراسم اهل بیت (ع) و یا گلزار شهدا سرور خودش را می‌سازد. او در امور فرهنگی روستا پیشگام بود. بعد از شهادت حاج قاسم هم با پای ثابت برپایی ماکب مسیر گلزار شهدا بود.

سال گذشته یعنی در دی‌ماه و در سالروز شهادت حاج قاسم هم برای ماکب گلزار شهدا از چند روز قبل به همراه دوستانش لوازم مورد نیاز را جمع می‌کرد و می‌آورد. نصب راهاندازی مدیریتی ماکب با اسماعیل نبود و به جهت دقت و ظرافتی که در کارش داشت، ماکب آنها بی نظیر بود و او در ماکب خانوک و کرمان گلزار شهدا حضور داشتیم، اما در سال گذشته برای بهتر شدن ماکب و مراسم استقبال از زائران هر چه در توان داشت، هزینه می‌کرد. ارادت زیادی به شهدا داشت.

صغری خیل فرهنگ

در تدارک مراسم عروسی‌اش بودند که خبر حادثه تروریستی کرمان و شهادت اسماعیل عرب در گلزار شهدا همه اطرافیان را در بهت فرو برد. تالار پذیرایی و مقدمات عروسی، با شهادت اسماعیل همه قرارها بر هم ریخت. کسی فکرش را نمی‌کرد که اسماعیل قبل از پوشیدن خلعت دامادی، رخت شهادت به تن کند. شهادت در مسیر حاج قاسم نصیب اسماعیل شد. خادم‌الشهدایی که در مراسم شهدای روستا هم آرام و قرار نداشت و چه زیبا مزد همه خدمات خالصانه‌اش را گرفت. پدر سال‌ها سرپناز لشکر ۴۱ نارالله بود و پسر در مسیر حاج قاسم شدن جان داد و اینگونه گوی سبقت را از پدر ربود و خود را به قافله شهدای گلزار رساند. نوشتار زیر ماحصل هم‌کلامی جوان با خانواده شهید اسماعیل عرب است تا شاید بتوانند راوی گوشه‌ای از سیره و سبک زندگی شهید حادثه تروریستی گلزار شهدای کرمان باشد.

برایش خون‌ها دادند و جوان‌های زیادی در این مسیر جانشان را تقدیم کردند. حالا قرعه شهادت به نام پسر من افتاده بود. خدا را شکر کردم که پسر ماکب به خیر شد و در راه دفاع از اسلام و در مسیر حاج قاسم به شهادت رسید. اگر قرار باشد با خون و جانمان از اسلام و کشور دفاع نکنیم پس از چه چیزی قرار است، دفاع کنیم؟ ما باید انقلاب را حفظ کنیم و از ولایت و رهبری باید حمایت کنیم. من این را وظیفه شرعی خود و خانواده‌ام می‌دانم.

اگر نیایی ضرر می‌کنی...

ما علاقه زیادی به گلزار شهدای کرمان داشتیم. بعد از شهادت حاج قاسم هم به به زیارت ایشان می‌رفتم و در سه سال گذشته برای برگزاری سالروز شهادت ایشان همراه با خانواده در گلزار شهدا حضور داشتیم، اما در سال گذشته یعنی دی ۱۴۰۲ قسمت من و همسرم نشد که

برایش خونی‌ها دادند و جوان‌های زیادی در این مسیر جانشان را تقدیم کردند. حالا قرعه شهادت به نام پسر من افتاده بود. خدا را شکر کردم که پسر ماکب به خیر شد و در راه دفاع از اسلام و در مسیر حاج قاسم به شهادت رسید. اگر قرار باشد با خون و جانمان از اسلام و کشور دفاع نکنیم پس از چه چیزی قرار است، دفاع کنیم؟ ما باید انقلاب را حفظ کنیم و از ولایت و رهبری باید حمایت کنیم. من این را وظیفه شرعی خود و خانواده‌ام می‌دانم.

اگر نیایی ضرر می‌کنی...

ما علاقه زیادی به گلزار شهدای کرمان داشتیم. بعد از شهادت حاج قاسم هم به به زیارت ایشان می‌رفتم و در سه سال گذشته برای برگزاری سالروز شهادت ایشان همراه با خانواده در گلزار شهدا حضور داشتیم، اما در سال گذشته یعنی دی ۱۴۰۲ قسمت من و همسرم نشد که

یاد یاران



گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید تفحص حسین خانی

۴۰ سال چشم‌انتظاری ام‌به‌ثمر نشست

مینا شائلو
 چندی پیش بود که مادر شهید مفقودالآثر حسین خانی بعد از چهار دهه انتظار خبر یافتن پیکر فرزندش را شنید. شهید حسین خانی در ۲۰ بهمن ۶۱ در عملیات والفجر مقدماتی به شهادت رسید و پیکرش ۴۰ سال در منطقه ماند. او آمد تا دیداری با مادرش تازه کند. مادری که به حسین قول داده بود در شهادتش گریه نکند و اشکی نریزد و دل‌تنگی‌های مادرانه عدرا جوانی با اشک‌هایش بر مصائب حسین (ع) تسلی می‌یافت. آنچه پیش رو دارد، ماحصل هم‌کلامی ما با مادر شهید تازه تفحص شده حسین خانی است که با هم می‌خوانیم.

مهربان و دلسوز
 همین که خبر شناسایی و بازگشت دردها‌اش را می‌شنود، اشک‌هایش بی‌اختیار جاری می‌شود. مادر می‌داند آرزوی حسنینش گمنامی بود، اما خواست خدا بر این بود که ۴۰ سال صبوری مادرانه بی‌پاسخ نماند. عدرا جوانی مادر شهید حسین خانی و متولد سال ۱۳۱۷ و زاده شهر بیرجند است. او می‌گوید: من به جز حسین پنج فرزند دیگر دارم و او فرزند چهارم من بود.
 حسین پسر می‌هربان و دلسوز بود. خوش خلق و خوش‌خنده و بسیار هم درسخوان و زرنگ احترام بزرگ‌ترها را داشت. به خصوص احترام من و پدرش را. نه از تندی دیدیم و نه صدایش را برای ما بلند کرد.

راه‌خدا و راه‌اسلام
 مادر در ادامه می‌گوید: حسین در یک خانواده مذهبی رشد پیدا کرد. من و پدرش سواد قرآنی داشتیم و معیار و راه زندگی ما راه خدا و اسلام بود. انقلاب که پا گرفت همراهش بودیم و همراهی‌اش کردیم. آرمان‌های امام و انقلاب را سرلوحه خود قرار دادیم. بچه‌ها هم در همین مسیر رشد پیدا کرده و پیش رفتند و همراه ما بودند. آن زمان رادیو و تلویزیون هم تأثیر خودش را روی بچه‌ها داشت. حسین بین بچه‌ها بیشترین تأثیر را گرفت و الحمدلله چنین عاقبت بخیری نصیبش شد.

دوستانش می‌گفتند نمی‌توانیم با مادر حسین رو در رو شویم و بگوییم بسپرتان را در منطقه جا گذاشته‌ایم! گو یا و بعد از شهادت پیکرشان در منطقه جامی ماند. خبر شهادتش را که شنیدم خدا را شکر کردم. به پسر قول داده بودم به سفارشش عمل کنم و گریه نکنم. هر زمان دل‌تنگش می‌شدم، برای امام حسین (ع) گریه می‌کردم. آخرین وعده خداحافظی، سفارش زیادی برای خواهرش داشت. به همسایه‌ها سپرده بود در نبود او مراقب خواهرش باشند.

مراقب خواهرش باشند.
 مادر در پایان از شوق حضور مردم در مراسم تشییع فرزندش می‌گوید: وقتی حسین بعد از ۴۰ سال به خانه باز گشت. خوشحال شدم. مردم و مسئولان هم در مراسم تشییع پیکر سنگ تمام گذاشتند. تشییع شهدای دوران دفاع مقدس برایم مرور شد. همان شور و حال و همان اشتیاق حضور را داشت. خداوند خیر نصیبشان کند.

۵					۶	۱
۹						
۲		۲	۴	۵		
		۸	۳			۵
			۷			۳
			۶		۷	۱
				۵	۲	
				۵		

جدول سودوکو
 ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع
 پاسخ جدول شماره ۷۰۰۳

۸	۴	۷	۱	۵	۷	۳	۸
۷	۱	۷	۸	۳	۸	۳	۸
۸	۷	۱	۳	۷	۵	۴	۷
۱	۸	۷	۳	۳	۷	۱	۳
۳	۳	۷	۷	۷	۳	۴	۱
۳	۳	۷	۳	۳	۴	۳	۳
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

۵					۶	۱
۹						
۲		۲	۴	۵		
		۸	۳			۵
			۷			۳
			۶		۷	۱
				۵	۲	
				۵		

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵



شکر بر این شهید
 قرار بود در تدارک مراسم عروسی اسماعیل باشیم، اما بعد از شهادتش جمع شدیم و کارهای پذیرایی از میهمان‌های مراسم شهادت او را انجام دادیم. نمی‌توانیم قبول کنیم که دیگر او را نمی‌بینیم. متأسفانه ما ایشان را خیلی دیر شناسختیم و ناراحتی ما از این است است که او دیگر در میان ما نیست